

## ادوارد براون و حاج پیر زاده نائینی

## گوینده قصیده و صف پاریس

بسیار اتفاق می افتد که شعر شاعری بشاعری دیگر نیست داده می شود. در تذکره ها و کتابهای ادبی این اتفاق اغلب اتفاق افتاده است. از جمله این گونه اشتباهات يك مورد هم در کتاب تاریخ ادبیات ایران (۱) (جلد چهارم) تألیف مستشرق معروف انگلیسی ادوارد براون دیده میشود که ترجمه آن بنقل از ترجمه ای که مرحوم رشید یاسمی از آن کتاب کرده اینست:

«در سنه ۱۸۸۷ يك سال قبل از آنکه من فرهنگ برادر داورى رادر شیراز ملاقات کنم دو فقره از قصاید چاپ نشده او در لندن بمن رسید و استنساخ نمودم یکی قصیده در مدح ملکه ویکتوریا بمناسبت سال پنجاهم سلطنتش که از من خواسته بودند ترجمه کنم، شاید بنظر ملکه برسد ولی آرزو بانجام نرسید. دیگر قصیده که در ماه می همان سال (شعبان ۱۳۰۴) سروده شده در وصف شهر پاریس هر چند بیشترش مدح و تعریف است ولی در آخر افکار و ملاحظاتی نسبت به شدیدی راجع بطرز حکومت جمهوری دارد، خیلی بالشعار فرهنگ مندرجه در مجمع الفصحا (جلد دوم صفحه ۸-۳۸۴) متفاوت و پراست از لغات فرانسه که علی الظاهر از روی عمد محض خنده و فکاهت در آن آورده است. این قصیده ۷۸ بیت است و نمی توان تمام آنرا درج کرد و من اینجا قسمت ابتدا و انتهای آن را مینگارم.»

قصیده مزبور همانطور که براون می نویسد مفصل و تمامی آن که از گوینده دیگری است (بشرحی که گفته خواهد شد) در سفرنامه حاجی پیرزاده نائینی (۲) مندرج است و اگرچه از لحاظ شعری اهمیت قابل ذکری ندارد ولی چون درباره گوینده آن بحث خواهیم کرد تارفع اشتباهی از کتاب براون شده

## Literary History of Persia - ۱

۲ - حاج محمد علی معروف به پیرزاده از مردان شهر نائین و فرزند آقا محمد اسمعیل نائینی است. خاندان او هم از عالمان دین بودند مانند حاج عبدالوهاب و حاج محمد حسن... (نگاه کنید بطرائق الحقایق)، حاج محمد علی پس از آنکه پدرش وفات نکرد از نائین بطهران آمد و چون مردی اشراف منش و اعیان مآب بود در هنگام اقامت طهران غالباً با رجال و معارف شهر نشست و خاست داشت و از جمله مرحوم میرزای جلوه از همنشینان او بود. پیرزاده بفرقان و تصوف علاقه خاص داشت و خانه اش خانقاه و محل آمد و شد جماعتی از درویش و صوفیه، مانند استاد غفار نجار، بود. حاج پیرزاده در سال ۱۳۰۴ از طهران بمسافرت فرنگ رفت و درین سفر مؤید الملک نیز همراه وی بود و پس از دیدن شهرهای بزرگ اروپا از راه قاهره، بمبئی، کراچی، اسلامبول، عتبات عالیات بایران بازگشت. (۱۳۰۶). ارمغان این مسافرت دوساله سفرنامه خواندنی و شیرین اوست که اکنون نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس شورای ملی محفوظ است. میرزای جلوه پس از اینکه حاج پیرزاده بایران باز میگردد درباره اومی گوید:

عارف نائین نه بنده آن و نه این است

نوبت پاریس رفت و وقت اوین است

باشد اینک بنقل چندبیت از آن قصیده مبادرت می شود :

چشم بگشا یا بین انوار	سوی یاریس از درو دیوار
دیده راز بین خود بگشای	تا به بینی زهر طرف اسرار
ز اول شهر تا به آخر شهر	در خیابان و کوچه و « بلوار »
همه خلق عیسوی مذهب	همه ملک عیسوی آثار... .
گفتم این شعرها مه شعبان	سال هجری هزار و سیصد و چار

بشرحی که از براون نقل شد او این قصیده را به فرهنگ (۱) یکی از شاعران معروف قرن گذشته نسبت میدهد. اما قصیده مزبور اثر طبع حاج محمدعلی بیرزاده نائینی است بدلائلی که اینک نوشته میشود :

۱ - روشن ترین و اساسی ترین دلیل آنست که حاج بیرزاده بصراحت تمام این قصیده را در سفرنامه بخود نسبت می دهد و در صدر آن می نویسد : « راقم این سفرنامه که بدان خاک عنبر نکهت (فرانسه) رسید این قصیده را در تمجید شهر یاریس بنظم آورد و انشاء نمود . »  
و در یک بیت از آن ( در اواخر قصیده ) نیز نام خود را برده است :  
از ره علم و از ره دانش « بیرزاده » بگفته این اشعار  
همین بیت در « تاریخ ادبیات ایران » بصورت زیر نقل شده است :  
از ره علم و از ره دانش نیست کاری برایشان دشوار

۲ - عادة و معمولاً شاعر هنگامی بوصف و مدح شهری می پردازد که از آن دیدن کرده باشد مانند قصاید معروف انوری و فرخی ورود کی و سمدی درباره برخی از شهرهای جهان و می دانیم که حاجی بیرزاده یاریس را دیده است و فرهنگ بآن شهر پانگذارد است .  
۳ - چاپ اول کتاب براون (جلد ۴) در سال ۱۹۲۴ میلادی چاپ شده است و حاج بیرزاده سفرنامه خود را در سالهای ۱۳۰۴-۱۳۰۶ نوشته است و نسخه خطی مورخ ۱۳۲۱ قمری (= ۱۹۰۱ مسیحی) موجود از آن نیز پیش از کتاب براون موجود بوده است . (۲)  
۴ - دلیل دیگر شرحی است که حاج بیرزاده پس از آن قصیده می نویسد :

« در اواخر ماه شوال ۱۳۰۴ که جناب حاجی محمد حسن امین دارالضرب برای ساختن راه آهن در ایران بیاریس آمده بودند چند روزی در « هتل بریزه » منزل نمودند . حاجی محمد رحیم

۱ - فرهنگ از فرزندان وصال شیرازی بسال ۱۲۴۲ قمری زاده شد و در سال ۱۳۰۹ قمری از جهان کناره کرد . وی همانند دیگر افراد خاندان خود مردی شاعر و خوش نویس و بر کارواهل ذوق و کمال بود . علوم ادبی مرسوم زمان را در شیراز آموخت و در سال ۱۲۷۷ بطهران سفر کرد و پس از یکسال بزادگاه خود بازگشت . در سال ۱۲۹۹ نیز باردیگر باتفاق قوام الملک سفری بطهران آمد . از آثار فرهنگ بجز دیوان شعر رساله ای فکاهی بنام « طب البله » که بنام « سکنجبینیه » نیز شهرت دارد و چندبار طبع شده و لغت « فرهنگ فرهنگ » و شرح حدائق السحر و شرح و ترجمه کتاب « بارع » در نجوم را باید نام برد .

۲ - کاتب در پایان نسخه می نویسد : « بموجب فرمان لازم الاذغان بندگان حضرت . . . آقا حسینقلی خان مخبر الدوله ایران . . . بقلم شکسته اقل داعیان العبد الائم الجانی میرزا مهدی نسخ نویس اصفهانی تهریر شد . فیهش رجب المرجب سنه ۱۳۲۱ . »

برادر ایشان و سرکار آقا میرزا جعفر برادر حاجی سیاح یا اتفاق ایشان بودند . حاجی محمد حسن از حقیر خواهش نمودند که قصیده تمجید نامه پاریس را برای من بنویس که از برای مذاکره و یادداشت نسخه در نزد من باشد . حقیر هم قصیده را برای ایشان نوشتم و بهمان وزن و قافیه چندبیتی در توصیف و تمجید جناب حاجی معزی الیه نوشته و ایشان تقدیم نمودم و این ابیات است . « (۱)

۵ - یکی دیگر از دلایل نویسنده قطعه ای است که حاج پیرزاده در دم پاریس ( پس از قصیده اول ) میسراید و چند بیت آن از سفرنامه وی نقل میشود :

پاریس چو زندان بلا و سقر آمد  
زین غصه وزین غم که مرا زین سفر آمد  
گفتم که سفر گیرم و سودی بنمایم  
از درد و غم او همه سودم ضرر آمد  
هر ساعت و هر روز غم و درد و بلایی  
هر روز ز دیروزم صد ره بتر آمد



اکنون بی مناسبت نیست شرحی را که حاج پیرزاده در باره ادوارد براون در سفرنامه خود نوشته است جهت اطلاع خوانندگان نقل کنیم و اینست شرح مزبور :

« شرح حال مستر برونی . مستر برونی جوانی است ۲۵ سال از اهل شهر نیوکاستل که در شمال لندن واقع است ، و در آنجا معدن زغال سنگ بسیار است ، و جوان بسیار باهوش و با فهم و با ادبی است . زبان فارسی را خوب تحصیل نموده و زبان عربی را خوب و فصیح میگوید و زبان ترکی را نیز بسیار خوب میداند . مدتی در اسلامبول بوده و زبان ترکی در آنجا یاد گرفته و خیلی میل دارد بالسنه شرقیه و بسیار مایل است بمذهب اسلام ، و در خدمت آقا میرزا باقر بواناتی شیرازی تحصیل زبان فارسی و کمالات نموده . در شهر لندن هنگام توقف حقیر بمنزل حقیر می آمد و بسیار بسیار از معاشرت و مجالست او خوش داشتیم ، و بسیار طالب علم و طالب فهم و کمالات است و ذوق عرفان و خلوت او بسیار است و طالب معانی و اسرار صوفیه است ، و خیلی میل دارد بصفحات ایران بیاید برای تکمیل زبان فارسی و فهمیدن بعضی مطالب عرفان ، و بسیار مانوس و خوش اخلاق است . خواهری در شهر نیوکاستل دارد که خواهر دومی اوست . او هم خیلی میل دارد بسیاحت و گردش دنیا و آمدن بایران و بعد مستر برونی مرد بسیار معتبری است و در شهر نیوکاستل حکومت و ریاست دارد و حقیر باو کاغذی نوشتم در تمجید و توصیف مستر برونی ، او هم جوابی بسیار خوب بحقیر نوشته است و مستر برونی در در علم طلب مهارت تام دارد ، و اسم پدر مستر برونی پنجامین چین براون است ، و حقیر برای خوش آمدن او و میل او باسلام و هوش و کمالات مستر براونی را مظهر علی نام دادم که انشاء الله تعالی از برکت این اسم مبارک او هدایت و ارشاد براه راست و صراط مستقیم ملت اسلام و دین محمدی صلوات الله و سلامه علیه بیاید . . . » (۲)

میان حاج پیرزاده و براون ، پس از بازگشت حاج پیرزاده بایران ، نامه نویسی برقرار بود و برخی از آن نامه ها که در خانواده پیرزاده موجود بود در صدر کتاب « از سعدی تا جامی » که ترجمه

۱ - سه بیت از آن قصیده اینست :

گوش بگشای تماز مطلع نو  
کویت شهر چون در شهوار  
فخر دوران امین دار الضرب  
کسه بود قدوه اولوالابصار  
زر و نقره بخسانه اش خرمن  
لعل و یاقوت پیش او خروار

۲ - نقل از نسخه خطی منعلق بکتابخانه مجلس شورای ملی شماره ۶۹۵ کتابهای خطی .

جلد سوم تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد براون است چاپ شده است (۱)



قصیده مدح ملکه و ویکتوریا نیز بمناسبت شرحی که حاج پیرزاده درسفرنامه باین شرح مینویسد: « چون مدت سلطنت ملکه انگلیس امسال تمام شده است در شهر لندن از برای او عید بزرگی گرفتند و دهمروز تمام مردم بمیش و عشرت مشغول بودند و تمام شهر را آئین بسته » علی القاعده باید اثر طبع حاج پیرزاده باشد نه فرهنگ ، آنچنانکه براون نوشته است (۲)

- ۱ - نگاه کنید « از سعیدی تا جامی » ، ترجمه علی اصغر حکمت ، چاپ تهران ۱۳۲۷ شمسی صفحات ح کج . این نامه با بمضای طریقتی مظهر علی و جمعا پنج نامه می باشد .
- ۲ - مقاله آقای ایرج افشار را عیناً چاپ کردیم ، چون دلایل ایشان متقن بنظر میرسد . ولی هنوز شکی باقی مانده است ؛ چرا باوجود اینکه براون شخصاً حاجی پیرزاده را میشناخته و با او مکاتبه داشته و لقب مظهر علی را از او گرفته بوده است شعرا و را بدیگری نسبت داده است ؟ بخصوص قصیده راجع بملکه و ویکتوریا را که قرار بوده است براون ترجمه کند ؛ ( مجله یمنما )

فردوسی

داستان سهراب و گرد آفرید

## غزل

که دهر آنچنان صیدی از من ربود  
که از بند جست و مرا کرد بند  
دل من را ربود و غم را فزود  
شدم من بداغ غمش مبتلا  
بتیغم نخست و مرا ریخت خون  
تم شد اسیر شکریا سبخش  
که ناگه مرا بست راه سخن  
نه بینم دگر دلبری همچو اوی  
ز داغش شود سوز و دردم زیاد  
که از یار دوری بمن گشت سود  
که دلدار خود را ندانم که کیست

مرا چشم زخمی عجب رو نمود  
غریب آهوی آمدم در کمند  
بری پیکری ناگهان رو نمود  
بناگاه پنهان شد آن دلربا  
زهی چشم بندی که آن پرفسون  
مرا تلخ شد زندگی بی رخس  
ندانم چه کرد آن فسونگر بمن  
بآن رزم و آن روی و آن گفتگوی  
از آن گفتنش هر که آرم بیاد  
مرا محنتی بیکران رو نمود  
بزاری مرا خود بیاید گریست